

بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک

سازمان مجاهدین خلق ایران

جلد اول

" ... رویه ای که يك حزب سیاسی نسبت به خطاهای خود اتخاذ می کند، مهمترین و قطعی ترین ملاك سنجش جدی بودن حزب و اجرای وظایف وی نسبت به طبقه خود و توده زحمتکشان در عمل می باشد. اعتراف علنی به اشتباه خود، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل موقعیتی که این اشتباه زاییده آن است، مطالعه دقیق در وسایل رفع این اشتباه، این است علامت جدی بودن يك حزب، این است علامت وظایف حزبی، این است آموزش و پرورش طبقه و سپس توده ها ... "

لنین: " چپ روی "

" ... آنها (مخالفین مارکسیست ها) اکنون از دیدن انتقادات و مباحث ما شادمان شده و کوتاه نظرانه به وجد در می آیند. البته آنها سعی خواهند کرد که برای مقاصد خویش، نکات جداگانه ای را از رساله من - که مختص به اشتباهات و نواقص حزب ماست - بیرون بکشند. اما اکنون دیگر سوسیال دمکرات های روس بقدر کفایت در میدان های نبرد هدف تیر باران واقع شده اند که از این نیشگون ها، مشوش نشده و علیرغم این نیشگون ها، عمل انتقاد از خود و افشای بیرحمانه نواقص خویش را - که نمو نهضت کارگری قطعاً و حتماً آنها را تلافی خواهد کرد - دنبال نمایند ... "

لنین: " يك گام به پیش، دو گام به پس "

مقدمه

ضرورت بررسی محتوای ایدئولوژیک سازمان و سیر تکاملی آن در این مرحله

ده سال از تاریخ تشکیل سازمان ما و بیش از چهار سال از آغاز مبارزه مسلحانه در میهنمان می گذرد. مسلماً این ها زمان های بسیار کوتاهی در تاریخ طولانی مبارزات مردم ماست. با این حال در چنین مدتی، سازمان ما مراحل پر فراز و نشیبی را طی کرده است. این مراحل جزء تجزیه ناپذیری از مبارزه انقلابی ده ساله اخیر خلق ما و مخصوصاً قسمت مهمی از جنبش مسلحانه اخیر را تشکیل می دهد.

طی بیش از شش سال تدارک سیاسی- تشکیلاتی مبارزه مسلحانه، شامل مراحل مختلف تربیت کادرهای سیاسی و کشف قوانین کار مخفی و اصول سازماندهی، بررسی و تحلیل تاریخ مبارزات گذشته و کشف و تدوین ویژگی ها و قوانین حرکت انقلابی در جامعه ... و چهار سال شرکت مستقیم در راس جنبش مسلحانه، همگی نقش با اهمیت و حتی تعیین کننده سازمان ما را در حیات نوین انقلابی میهنمان و همچنین اهمیت و درجه صحت تجربیات و دست آوردهای تئوریک آن را نشان می دهد. بدین جهات، بررسی این دوره از تاریخ مبارزات میهنمان و سیر تکامل اندیشه انقلابی در آن، مسلماً نمی تواند از پیدایش، شکل و سیر تکاملی این سازمان و ایدئولوژی و تفکر آن جدا باشد.

با این مقدمه، جمع بندی این تجارب، یعنی ارتقاء سطح پراتیک سازمانی تا حد تئوری راهنما، و انتقال این تجربیات در سطح جنبش مسلحانه، مخصوصاً در شرایطی که پراتیک کل جنبش در مجموع بسیار فراتر از تئوری آن حرکت می کند و نیاز به مدارک جمع بندی شده از جنبش انقلابی به حد اعلا خود رسیده است، از وظایف بسیار حیاتی سازمان پیشتاز شمرده می شود.

اما، در میان مسائل متعددی که در زمینه های مختلف سیاسی- استراتژیک و یا تجربیات و تاکتیک های جنبش مسلحانه مطرح است، ما در این مقاله- مخصوصاً و بنا به دلایلی که گفته خواهد شد- به بررسی محتوای ایدئولوژیک سازمان و سیر تکاملی آن که متناسب با پراتیک انقلابی و تحولات درونی جامعه طی کرده است، خواهیم پرداخت. این دلایل عبارتند از:

۱- تجربیات و دست آوردهای سیاسی- استراتژیک و حتی تاکتیکی، به هر حال و در تحلیل نهایی، به نتایج مشخص ایدئولوژیک قابل تحویل اند. همان طور که نظرات سیاسی و شیوه های کار سازمانی نیز، خود از چهارچوب های مشخص فکری و عقیدتی نشأت می گیرند. سازمان ما نیز بارها و بارها عملکرد این قانون را در حیات سیاسی خود بعینه مشاهده کرده است. ما بخوبی آموخته ایم که بدست آوردن هر تجربه جدیدتر تشکیلاتی، کسب هر نقطه نظر تصحیح شده سیاسی و کاربرد هر شیوه درست تر کار، بالاخره تصحیح و تکمیلی را در پایه های ایدئولوژیک سازمان ایجاد کرده است و متقابلاً به عینه مشاهده کرده ایم که تصحیح نقاط نظر غلط سیاسی- تشکیلاتی و شیوه های نادرست کار، جز با از بین بردن پایه های ایدئولوژیک آن به طور قاطع، امکان پذیر نیست. از این نظر، بررسی محتوای ایدئولوژیک سازمان و مسیر تکاملی آن اولویت خاصی پیدا می کند. هر چند که در عین حال این بررسی- به همان دلایل و با تعبیری کلی از مسئله- می تواند نشان دهنده اساسی ترین خطوط سیاسی و شیوه های کار سازمانی ما نیز در هر مرحله باشد.

۲- انتخاب " محتوای ایدئولوژیک سازمان " به عنوان اولین موضوع مورد بررسی، همچنین دلیل دیگری نیز دارد. این دلیل عبارت است از خصوصیت ویژه ایدئولوژی سازمان ما. این خصوصیت عبارت بود از: اعتقاد عمیق به این امر و اثبات این نکته که تفکر اسلامی دارای چنان دینامیسم و انعطافی است که نه تنها می تواند با مقتضیات اجتماعی و تحولات انقلابی زمان (چه در پهنه علوم و چه در پهنه جامعه) هماهنگ شود، بلکه اگر اسلام به معنی حقیقی و انقلابی و جدا از تمام خرافات و آرایش هایی که طبقات حاکم در طول تاریخ به آن افزوده اند، فهمیده شود، می تواند با تمام این

تجربیات گره گشای بسیاری از معضلات فکری و مشکلات اجتماعی بشر امروز و راه گشای حقیقی توده های تحت ستم به سمت آزادی و رهایی باشد.

انعکاس این "ویژگی ایدئولوژیک" طی يك دوره از آغاز فعالیت آشکار سازمان یعنی هم زمان با آغاز عملی مبارزه مسلحانه، مسائل متعدد و واکنش های گوناگونی در سطح جامعه و در میان نیروهای مبارز خلق مطرح ساخت که وجه مشترك تقریباً همه آنها در نگرش غیر علمی به مسئله و در عدم برخورد واقع بینانه خلاصه می شد. حتی برخی از نیروهای انقلابی که بالقوه می توانستند چنین برخوردی را به لحاظ آشنایی و اعتقاد به میانی مارکسیسم-لنینیسم با این مسئله داشته باشند، بنا به دلایلی - که شاید تنگ نظری های تشکیلاتی (و بالمآل ایدئولوژیک) روشن فکرانه و وحشت های متافیزیکی این قبیل انقلابیون در مقابل نیرو و تفکر خرده بورژوازی، در راس آن قرار بگیرد - از چنین برخوردی با مسئله عاجز ماندند.

بدین ترتیب، هسته و محتوای اساسی این تفکر، به دلیل قالب پیچیده و جدیدی که از نظر تلفیق صوری تفکر علمی و اندیشه مذهبی عرضه می کرد از يك طرف، و از طرف دیگر و مهمتر این که، به دلیل ضعف های ایدئولوژیک موجود در بطن جنبش انقلابی که بطور عمده ناشی از شرایط متحول اجتماعی و پیچیدگی ها و ابهامات مربوط به دوران گذار از يك مرحله تولید به مرحله دیگر بود، نتوانست مورد ارزیابی علمی و نقد انقلابی قرار گیرد.

البته این امر ساده ای نبود که ما اساساً از دیگران، از محافل غیر سازمانی و نیروهای دیگر مبارز متوقع باشیم، چرا که اگر این درست بود که ما يك دوره از مبارزه فرهنگی-سیاسی و کار سخت و طولانی آموزشی را علیه دگم ها و نظرات انحرافی رایج در سال های ۱۳۴۰ و بعد از آن، و همچنین يك دوره مبارزه خونین سیاسی-نظامی علیه رژیم خائن ایران را پیروزمندانه از سر گذرانده بودیم، و اگر درست بود که ما صادقانه در تمام این سال ها به تمام نتایج و الزاماتی که عمل انقلابی و ضرورت درک منافع توده ها در مقابلمان قرار می داد - هر چند که مخالف نظرات و اعتقادات ابتدایمان می بود و منجر به تغییر و دگرگونی آنها می شد - مشتاقانه گردن نهاده بودیم، پس اکنون در چنین شرایطی، چه کسی بهتر از خود ما، صلاحیت داشت درباره اعتقادات و نظرات گذشته ما به انتقاد اصولی بنشیند؟ چه کسی بهتر از خود ما می توانست به ضعف های کار ما و نارسایی های موجود در اندیشه و عمل ما پی ببرد؟ وقتی که ما همواره حاضر بودیم به حقایق ناشی از درک عمیقتر منافع توده ها و لزوم جهت گیری مشخص تر طبقاتی به سمت زحمتکش ترین اقشار و طبقات اجتماع پاسخ مثبت گوئیم، پس چه چیزی ما را به نقائص، به ضعف ها و اشتباهات گذشته وابسته می کرد؟

اکنون شواهد عینی موجود در شیوه عمل و محتوای تفکر سیاسی و جهت گیری اجتماعی سازمان، از تغییرات بسیار عظیمی که در ایدئولوژی، در جهان بینی و اعتقادات اصولی ما رخ داده است حکایت می کنند. این ها موضوعات بسیار مهمی است که بررسی دقیقتر و همه جانبه آن، مخصوصاً از نقطه عزیمتی که ما با ویژگی ایدئولوژیک مشخص ساختیم، دلیل دیگر انتخاب و طرح این بحث را روشن می سازد.

۳- همچنین ضرورت بررسی محتوای ایدئولوژیک سازمان و مسیری که تا کنون طی کرده است، تنها به دلیل نتایج ارزنده اش در زمینه های سیاسی-اجتماعی و در شرایط خاص میهنی نیست، بلکه، و شاید مهمتر، آن است که يك بار دیگر در گوشه دیگری از جهان و در تجربه انقلابی مردم دیگری، بر این حقیقت جهانی که مارکسیسم-لنینیسم تنها ایدئولوژی طبقه کارگر و علم رهایی خلق هاست، صحنه گذارده می شود.

۱- راجع به این دوران گذار و اثراتی که در شکل گیری نظرات، افکار و ایدئولوژی ها داشت، در ضوابط مربوط به همین بیانیه (ضمیمه شماره سه) توضیح بیشتری خواهیم داد.

این بررسی نشان می دهد که چگونه ما با قدم های کوچک خود، با تجربه محدود سیاسی-تشیکیاتی روزمره خود و در پراتیک تغییر انقلابی جامعه مان - تنها به این دلیل که حاضر بودیم هر لحظه اساسی ترین منافع خلق را بر گرایشات عاطفی و منافع محدود فردی و گروهی ترجیح داده و با صداقت انقلابی به آن پاسخ گوئیم - به این حقیقت عظیم و جهانی رهنمون شدیم. البته این حقیقت برای ما آسان به دست نیامده است. ما نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه، نه در اثر توصیه این فرد یا گرایش آن فرد و نه تحت تاثیر عواطف و احساسات، بلکه با عبور از کوره گدازان ده سال کار انقلابی، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده ای که با نثار خون خویش راه رهایی خلق را روشن ساختند، و با عبور از راه های پر پیچ و خم دو سال مبارزه بی امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات، به این نقطه رسیده ایم^۳. از این نظر، این تجربه و این نتیجه، دیگر یک تجربه و یک نتیجه محدود محلی و خاص یک گروه یا سازمان نیست، بلکه تجربه ای است که ریشه در بطن مبارزه انقلابی خلق ما و شاخه در تمام مبارزات انقلابی توده های زحمتکش جهان دارد. توضیح و تحلیل این پروسه، یعنی پروسه ای که سازمان ما در رسیدن به حقانیت تام و تمام مارکسیسم-لنینیسم طی کرده است، به عنوان اجرای وظیفه ارتقاء و تصفیه محتوای ایدئولوژیک جنبش مسلحانه- یعنی ضرورتی که همواره در مقابل ما قرار دارد- دلیل دیگری است که ما را به لزوم طرح و تحلیل چنین مباحثی رهنمون می شود.

* * * * *

بررسی تفکر و ایدئولوژی سازمان و پروسه ای که از ابتدا تا کنون طی کرده است، مسلماً نمی تواند از شرایط اجتماعی- اقتصادی و سیاسی ای که به ظهور و ایجاد چنین تشکل و تفکری در سال های ۱۳۴۲ به بعد انجامید، و همچنین از ریشه های تاریخی خود - یعنی از محتوا و پروسه تغییرات شاخه های تفکر انقلابی و همچنین و بخصوص تفکر مبارزه جو و مترقی مذهبی از مشروطه تا کنون - مجزا باشد. اما این بررسی در چنین چهارچوب وسیعی، مسلماً احتیاج به زمان بیشتر و شرایط مساعد تر دیگری دارد که با هدف های فوری تر ما از طرح این مسائل تطابق ندارد. از این نظر، ما تنها به خطوط کلی این تحولات و مسیر عمومی این نظرات، تا آنجا که به ایجاد و رشد سازمان ما و نظرات و عقایدی که با آن تداعی می شود، اشاره کوتاه خواهیم کرد.

^۳ - این کلام ما بدین معنا نیست که ما تاثیرات تجارب انقلابی جهانی و آموزش های کلاسیک و مدون مارکسیستی را در تسریع و ایجاد آن شرایط مساعد ذهنی که برای درک همین تجارب محدود ولی عینی سازمان خودمان لازم بود، نادیده گرفته و یا کم بها داده ایم، چرا که در این حالت، کار ما به کار کوتاه نظران امپریست بیشتر شبیه خواهد بود تا نتیجه گیری های خلاق انقلابیونی که توانسته اند از نقطه عزیمتی نادرست، به درک حقایق جهان شمول فلسفه علمی، در پروسه مبارزه خویش نائل آیند.

فصل اول

نگاهی کوتاه به سیر تکاملی اندیشه های مبارزاتی در سی سال اخیر

شکست دیکتاتوری رضا خانی در شهریور ۱۳۲۰ که محصول تناقضات درونی جبهه متفقین و اجبارات سیاسی- نظامی امپریالیسم انگلستان در جریان جنگ بین الملل دوم بود، یکباره منجر به آزادی نیروهای خلقی ای شد که سال ها در زیر شدید ترین فشارهای دیکتاتوری پلیسی در بند کشیده شده بودند. مناسفانه این نیروها بدون آن که امکان تشکل و تجمع سیاسی مشخصی پیدا نمایند، تبادرترین هیجانانگیزان ضد استعماری- ضد دیکتاتوریشان در گرداب خرده کاری های سیاسی بلعیده شد. فعالیت سیاسی، عملاً به معنای تبعیت از جریان خودبخودی ای بود که صرفاً در شکل انتشار روزنامه های آتشین مزاج انتقادی، شعارهای تند و دور از عمل سیاسی، و یا در نهایت شرکت در جمعیت ها و گروه های متعدد و مختلف به اصطلاح سیاسی، جلوه گر می شد. در این زمان ما با سه جریان مبارزاتی که از نظر محتوای ایدئولوژیک و لاجرم ماهیت طبقاتی متمایزند، روبرو می شویم. خصیلت مشترک این سه جریان مبارزاتی، همان عدم تشکل و تبعیت از اشکال ساده و ابتدایی و خودبخودی مبارزه است.

۱- جریان مبارزاتی مارکسیستی

اولین جریان فکری مبارزاتی که منعکس کننده تمایلات و عقاید روشنفکران دانشگاه دیده و برخی از مبارزان قدیمی است که در جریان مبارزات گذشته از چنین تفکری تأثیر پذیرفته بودند، مارکسیسم است. ریشه های نفوذ و گسترش مارکسیسم در ایران، به دوران مبارزات سال های ۱۹۰۰ روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۰) و نفوذ سوسیال دمکراسی روس در ایران می رسد که اثرات آن در ظهور دمکرات های آذربایجان و اولین کمونیست هایی که به یاری انقلاب مشروطه شتافتند (مانند حیدر خان و حتی برخی از کمونیست های قفقاز)، جلوه گر می شود. به این ترتیب، مارکسیسم که اولین حرکت خود را در ایران، نه با یک تشکل صرفاً سیاسی در شکل حزب یا سازمان مارکسیستی (مثلاً مانند احزاب سوسیال دمکرات قرن نوزده و اوایل قرن بیست آن موقع اروپا)، بلکه با شرکت فعالانه و البته بیشتر فردی کمونیست ها در یک نهضت انقلابی دمکراتیک آغاز کرده بود (مبارزات مشروطه و بلافاصله مبارزات جنگل)، بدون آن که امکان تشکل پایداری پیدا نماید، ناگهان با دیکتاتوری سیاه رضاخانی روبرو شد. تا این زمان، تنها امکان تشکل مستقل کمونیست ها در ایران، در حزب کمونیست ایران مرکب از مبارزین و فعالین عمده جنبش مشروطه و جنگل بود که در همان آغاز کار و پای گیری سازمان حزبی، به علت شکست جنبش و جنگل و ظهور دیکتاتوری رضا خان و ... که منجر به مهاجرت عمده عناصر رهبری آنها به شوروی شد، مضمحل گردید و جز معدودی عناصر منفرد و بدون تشکل آن، کس دیگری از آن در داخل باقی نماند. گروه مارکسیستی که بعدها در جریان حکومت دیکتاتوری به پامردی دکتر ارانی فقید به وجود آمد و به نام گروه پنجاه و سه نفری معروف شد، بیشتر از آنچه که محصول بلافاصله تجربیات عملی گذشته باشد و بیشتر از آن که ادامه راه کمونیست های قدیمی و حزب کمونیست ایران باشد، یک حرکت روشنفکری جدید بود که جز یکی دو نفر از مبارزین قدیم، بقیه افراد آن را گروه روشنفکران جدید دانشگاه دیده تشکیل می دادند (توجه شود که پیدایش این قشر از روشنفکران دانشگاه دیده که در جریان برخورد با تمدن صنعتی غرب آموزش دیده بودند، یک پدیده جدید در بافت روشنفکری جامعه ما که شکل سنتی و مخصوص به خود داشت، به شمار می رفت).^ت

هدف و مضمون درونی گروه نیز، بیش از آن که جنبه سیاسی تشکیلاتی داشته باشد (بر عکس سوابق گذشته این تفکر)، جنبه تبلیغ ایدئولوژیک و فرهنگی داشت و دکتر ارانی در مدافعات خویش در دادگاه ضد خلقی رضا خان نیز به این مسئله که گروه اساساً فاقد یک تشکل کمونیستی است، اشاره می کند. انتشار مجله دنیا از سال

^ت- تا این زمان، روشنفکران ایران عموماً از میان جوامع مختلف مذهبی، از میان حوزه ها و مدارس دینی بر می خاستند که علیرغم لباس متحد الشکلشان، طیف کاملی از گرایشات راست تا چپ را منعکس می کردند. به طوری که مثلاً بخش بزرگی از رهبری جنبش مشروطه به دست همین نوع روشنفکران قرار داشت. از جمله سید محمد طباطبایی، بهبهانی و سید جمال اصفهانی که عمدتاً در جناح راست قرار داشتند و بعد ها شیخ هادی و شیخ محسن نجم آبادی و ملک المتکلمین که گرایشات مترقیانه تری را منعکس می ساختند. همین طور جنبش سوسیال دمکراسی که رهبریش در دست مبارز شهید شیخ محمد خیابانی بود، همگی از روشنفکران سنتی به شمار می روند.

۱۳۱۲ (که بیشتر از دوازده شماره اجازه چاپ داده نشد و در سال ۱۳۱۴ تعطیل شد) توسط ارانی فقید (همچنین ایرج اسکندری و بزرگ علوی)، زمینه عمده فعالیت این گروه را بر همین پایه، یعنی تبلیغ فرهنگ مارکسیستی، نشان می دهد. بعد از شهریور ۱۳۲۰، بقایای گروه پنجاه و سه نفری که توانسته بودند با استفاده از موقعیت مناسبی که تضادهای جدید امپریالیسم آن را به وجود آورده بود از زندان آزاد شوند، دست به تاسیس حزب توده زدند. تنها تشکل سیاسی مشخص (به معنای نسبتاً علمی آن) که بعد از شهریور ۱۳۲۰ توانست در ایران ایجاد شود، حزب توده بود.

متاسفانه اساس و بنیان فکری و تجربی این حزب، نه تنها بر تجربیات و آرمان های انقلابی کمونیست های صادقی که در مبارزات دوران مشروطه، در تجربه تشکیل محفل های مخفی سوسیال دمکرات ها و انجمن های مبارز سری در تهران و تبریز و ... بالاخره در مبارزات جنگل آبدیده شده بودند، استوار نبود، بلکه حتی آن صداقت انقلابی و اصولی گری موجود در مشی و تفکر ارانی را هم - که موسسین حزب توده خود را پیرو آن می خواندند - فاقد بود. بدین ترتیب، حزب توده پیش از آن که محصول بلافصل و تکامل یافته مبارزات دوران گذشته از مشروطه تا دیکتاتوری سیاه گردد، و پیش از آن که بتواند و یا در واقع بخواهد پرچم افتاده مارکسیست-لنینیست های اصیل و صادق دوران مشروطه، جنبش تبریز و نهضت جنگل را بردارد، فرزند ناخلف و حتی نا مشروعی از آب در آمد که تنها می توانست به عنوان وسیله مناسبی برای اقناع بدترین گرایشات انحرافی روشنفکران خرده بورژوا از يك طرف، و به انحراف کشاندن جنبش ملی مردم و خدمت به امپریالیسم انگلستان و رژیم دست نشانده شاه از طرف دیگر، بکار رود.

اهمیت خیانت رهبری حزب توده به آرمان های ضد امپریالیستی و منافع اساسی توده های خلق آنگاه روشن می شود که تنها آثار مخرب آن را به دوره مبارزات ملی تا کودتای بیست و هشت مرداد و شکست فضاخت باری که جمعی از صدیق ترین کمونیست های زمان را به زیر تیغ جلادان رژیم جنایتکار شاه کشید، محدود نکنیم، بلکه اثرات این خیانت، این خود فروختگی و تسلیم به دشمن را، سال ها پس از آن، در بی اعتمادی و یاس بسیاری از مردم مبارز و حتی مارکسیست-لنینیست های مومنی ببینیم که موجب می شود ریشه یافتن یا ایجاد هر گونه تشکل مارکسیستی، تقریباً غیر ممکن گردد. وقتی که حزب توده در شرایط سال های قبل از ۱۳۳۲، توانست به اعتبار شرایط بسیار مساعد اجتماعی و سوء استفاده از اعتماد توده های زحمتکش خلق، بیش از ده هزار نفر از آنان را به عضویت حزب و بیش از ده هزار نفر دیگر را در فعالیت های حاشیه ای و جانبی حزب (مانند انجمن هواداران صلح و یا سازمان های زنان، جوانان و ...) گرد آورد، هیچکس گمان نمی کرد که سالیان سال باز هم کمونیست ها و سایر انقلابیون ایران از داشتن يك تشکیلات منظم و منضبط انقلابی محروم خواهند ماند. اما رهبری تسلیم طلب حزب توده، بالاخره این امکان را به نفع دشمن فراهم آورد.

مسئله بر سر این نبود که حزب مورد تهاجم پلیس شاه قرار گرفته و از این رهگذر ضربات هنگفتی دریافت کرده بود، بلکه مسئله بر سر این بود که رهبران سرشناس و اصلی حزب، طی صدها توبه نامه و ... خوردن نامه، از اعضای ساده حزب دعوت می کردند که خود را به پلیس معرفی کنند، اعلام می کردند تا کنون لقمه جاسوسی! به نفع بیگانه در دهان زن و بچه خود گذارده اند! و وقیحانه خود در اتوموبیل های فرمانداری نظامی نشسته و دشمن را به مخفی گاه ها و حوزه های احتمالی حزب راهنمایی می کنند!^ث

بدین قرار، بدون جهت نیست وقتی می بینیم در سال های ۱۳۴۰، وقتی که رژیم به دنبال يك سلسله تضادهای درونی اش، آزادی های لیبرالی ای را در مورد تشکیل احزاب ملی اعلام می کند، مارکسیست ها نه تنها هیچ گروه متشکل یا ارگان رهبری کننده ای از خود ندارند، نه تنها هیچ خط مشی مارکسیستی-لنینیستی در مقابل تحولات جاری در میان نیست، بلکه برخی از آنها مجبور می شوند به طور انفرادی به احزاب بورژوایی موجود (جبهه ملی و ...) بپیوندند و رهبری آنان را قبول کنند. درست در شرایطی که وجود يك سازمان انقلابی (یا حزب) مارکسیست-لنینیستی بیش از هر موقع دیگر ضرورت دارد، درست در زمانی که ارائه يك خط مشی سیاسی روشن از طرف این سازمان در مقابل توطئه های امپریالیستی رژیم و در مقابل سردرگمی های شدید سیاسی استراتژیک می تواند تمام انقلابیون و سیاسیون مترقی روز را پشت سر خود بسیج کند و رهبری جنبش را از دست بورژوازی سازشکار و متزلزل جبهه ملی دوم (جبهه ملی دوم قدیم) خارج سازد، فقدان چنین ارگان رهبری کننده

ث - به متن توبه نامه دکتر بهرامی، دبیر کل حزب توده مراجعه کنید.

ای به عنوان بدترین محصول خرابکاری های حزب توده در جنبش انقلابی ایران، بدترین ضربات را بر آن وارد می سازد. اما تاریخ به هر حال و در مجموع، حرکتی رو به عقب ندارد. بدین قرار، حزب توده شجره خبیثه ای! در میدان مبارزه خلق بود که دیگر نه تنها حیات رو به رشد جنبش در زیر ساق و برگ مسموم آن امکان نداشت، بلکه طبیعت انقلابی همین جنبش حکم به نابودی آن می داد. و بدین ترتیب، تنها بر ویرانه های چنین اندیشه و عمل ضد انقلابی بود که می توانست نطفه های نوین تفکر انقلابی و هسته اساسی حقیقت مارکسیسم-لنینیسم در ایران شکوفا گردد.

۲- جریان ناسیونال رفرمیسم بورژوازی ملی

دومین جریان فکری بعد از سال های ۱۳۲۰، جریان ناسیونال رفرمیسم بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته به این طبقه است. این جریان توانست در تمام سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تمام جریانات فکری سیاسی روز را تحت الشعاع خود قرار دهد. حزب ایران و سپس جبهه ملی (اول) به عنوان کانون چنین تفکری به رهبری مصدق، با مبارزات ضد استعماری خود علیه حاکمیت امپریالیسم انگلیس و براه انداختن بزرگ ترین نهضت ناسیونال رفرمیستی در تاریخ حیات مردم ما، یکه تاز میدان مبارزات خلقی ایران گردید (مبارزات پرشور نهضت ملی کردن نفت به رهبری مصدق، مراجعه شود به تحلیل تاریخ مبارزات مردم ایران [نشریه ی آموزشی و داخلی سازمان]). هشت سال بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد (در سال های ۱۳۴۰)، وقتی که از طرف قدرت جدید امپریالیستی حاکم، شرایط مساعدی برای سازش با بقایای چنین نیروهایی فراهم گردید، جناح راست این تفکر و عناصر باقیمانده ای از روشنفکران ملی، حرکت مشابهی را که به زعم خود آنها "ادامه راه مصدق" بود، آغاز کردند.^۳ اما این بار، به دلایلی که عمدتاً به ماهیت طبقاتی این تفکر و تقویت و وجود عناصر سازشکار در جبهه و همچنین به دلیل تغییر شرایط اجتماعی- که دیگر عملاً چنین شیوه هایی را طرد کرده بود- بر می گردد، بیش از حوادث و تحولات موجود عقب ماندند و علیرغم سابقه درخشان در سال های قبل از ۱۳۳۲، نتوانستند نقش با اهمیتی را ایفا کنند. جناح چپ این جبهه، که نماینده پایین ترین اقشار بورژوازی ملی و برخی از عناصر مرفه خرده بورژوازی بازار و روشنفکران مذهبی بود که در مجموع از صداقت و اصالت بیشتری برخوردار بودند- در نیمه راه (یعنی ده ماه پس از تشکیل جبهه ملی دوم) تحت عنوان "نهضت آزادی" از جبهه جدا شدند (اردیبهشت ۱۳۴۰).^۴

بطور کلی نهضت آزادی، به دلیل آن که با منافع قشرهای وسیعتری از خرده بورژوازی شهری (روشنفکران مذهبی و خرده بورژوازی سنتی بازار و پیشه وران)- چه از نظر طبقاتی و گرایشات چپ سیاسی موجود در آن (اعتقاد غریزی برخی از عناصر آن به مبارزه مسلحانه که در مقابل پافشاری عناصر جبهه به مبارزه پارلمانی قرار می گرفت) و چه از نظر اعتقادات ایدئولوژیک (مذهب و تبیین مبارزه در چهار چوب آن)- نزدیک تر بود، مسلماً دامنه نفوذ مردمی آن و متقابلاً مقدار درجه مقاومت آن در مقابل بورژوازی کمپرادور بیشتر بود. اما این جدایی و این تفاوت، به هر حال نمی توانست در یک زمان وسیعتر، سرنوشت او را از سرنوشت مصیبت بار جبهه

^۳- همان طور که در "تحلیل تاریخ مبارزات ایران" بحث شده است، استنباط جبهه ملی دوم از "ادامه راه مصدق"، يك استنباط ایستا و جامد، مبتنی بر تعمیم دگماتیستی "مبارزه پارلمانی" زمان مصدق به شرایط حاضر بود که مسلماً نمی توانست پاسخگوی شرایط متحول روز باشد. به هر حال، صرف نظر از ماهیت طبقاتی جبهه ملی دوم و گرایش شدید عناصر راست آن به سازش با بورژوازی کمپرادور که در عین حال رهبری جبهه را نیز در دست داشتند، همین که خود مصدق در نامه معروفش (اردیبهشت ۱۳۴۰) به حسن صدر در مورد انتشار کتاب "الجزائر و مردان مجاهد" می نویسد: "... این هم بد نیست، خواسته اید برسانید ملتی هم هست که بخاطر آزادی ... از همه چیزش می گذرد (اشاره به انقلاب الجزایر) ملت ایران هم اگر بخواهد آزاد بشود، باید از همین راه برود ..."، نشان می دهد که رهبران جبهه چقدر از ادامه دیالکتیکی راه مصدق دور شده بودند. در شرایطی که مصدق راه هایی از نوع انقلاب الجزایر را توصیه می کند، رهبران جبهه با طبقه حاکم و امپریالیسم جدید حاکم آمریکا در ایران، نزد محبت می بازند و به وعده های پویشالی آنها دل خوش می کنند و سودای وکالت و زعامت و ... در سر می پروراند.

^۴- هر چند سران نهضت به این انشعاب برای جلوگیری از تزلزل جبهه واحد در مقابل دشمن، اعتراف نمی کنند و خود را پشتیبان شعارهای مترقی جبهه می دانند (رجوع شود به مرام نامه نهضت)، اما عملاً این انشعاب صورت می گیرد و حتی رهبری جبهه در مقابل این انشعاب موضع کاملاً مخالفی می گیرد.

ملی دوم جدا سازد^۲. در باره این شاخه تفکر بعداً بیشتر صحبت خواهیم کرد.

۳- جریان دگماتیسم مبارزه جو، خشن و شدید مذهبی

سومین جریان فکری که در این دوره قابل بررسی است، همان جریان دگماتیسم مبارزه جو، خشن و شدید مذهبی است که نماینده تفکر افشار متوسط و پایین خرده بورژوازی بازار و پیشه ور شهری می باشد. در این دوره، " فداییان اسلام " بارزترین نماینده سیاسی چنین تفکری هستند که نظرات و مقاصد سیاسی خود را به شکل ترورهای فردی، تهدید به قتل و ایجاد رعب و وحشت در دل طبقه حاکمه، دنبال می کنند.

با این که این تفکر ادامه منطقی^۱ مبارزات خرده بورژوازی میانه حال شهری در دوران مشروطه و بعد از آن دیکتاتوری رضا خان است (مبارزات انجمن های سری تهران و تبریز^۳ که اغلب مقاصد سیاسی خود را در شیوه های تروریستی دنبال می کردند، مانند ترور ناصرالدین شاه)، ولی به دلیل خلاء سیاسی دوران دیکتاتوری بیست ساله و جدا افتادن از عمل و تجربه تاریخی خود، اولاً فاقد انعطاف و تحریک فکری و سیاسی لازم حتی معادل آن دوره است (۴) و (۵) ثانیاً هیچ گونه سازماندهی و نظم تشکیلاتی که متناسب با هدف های سیاسی آن باشد، مشاهده نمی شود. بعد ها هسته اصلی این تفکر که با درک غریزی (۶) سلطه نوین امپریالیستی در سال های ۱۳۴۰ همراه بود، منجر به جنبش ضد امپریالیستی پانزده خرداد گردید. حرکت دیگری را که یک سال بعد از آن، در ترور منصور نخست وزیر خائن وقت می بینیم، می توان نشانه هایی از وجود بقایای همان تفکرات و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاش های عملی این تفکر دانست.

نیروهایی که نماینده چنین تفکری بودند (خرده بورژوازی متوسط پایین و پیشه ور شهری)، بعزت نارسایی ایدئولوژیک و محدودیت دید طبقاتی شان (که البته با پیچیده ترین انواع دیکتاتوری بورژوازی روبرو شده بودند)، علیرغم فشار شدیدی که آنها را به نابودی می کشاند، نتوانستند از بن بست های سیاسی- تشکیلاتی خود بیرون آیند، بجز گروه های پراکنده و محفل های مذهبی نیمه سیاسی از بقایای خرده بورژوازی مذهبی و بخش کوچکی از روحانیت مترقی، حرکت متشکل دیگری مشاهده نمی شود.

ما تا اینجا، بدون این که به محتوا و نقطه نظرهای اصولی این سه جریان فکری اشاره بکنیم، و حتی بدون آن که به تاثیر متقابل این سه جریان فکری در طول بیش از نیم قرن مبارزات اجتماعی در ایران اشاره ای بکنیم

^۲ در اینجا تحلیل ما درباره محتوای سیاسی- ایدئولوژیک " نهضت آزادی " و تفکری است که بطور کلی با فعالیت های عملی و سیاسی این سازمان مشخص می شود. به همین دلیل، نظرات و عقاید و خصوصیات کسانی که در این سازمان فعالیت می کردند بطور فردی به هیچ وجه مورد نظر ما نیست. کما این که برخی از آنها نه تنها دست از مبارزه نکشیدند بلکه بعد ها با به فعالین صادق و پرشور جنبش مسلحانه تبدیل شدند و با به نحوی شجاعانه مرزهای پوسیده " رفرمیسم " و مبارزه قانونی " را با حمایت فعال از جنبش مسلحانه درهم شکستند. بدین قرار، انتقاد ما به سازمان ها و احزاب گذشته، بدنبال درک ضرورت آموختن آن سلسله درس های تاریخی است که شکست این مبارزات در مقابل خلق ما و نیروهای انقلابی میهنمان قرار داده است. درس هایی که بخش اعظمی از محتوای انقلابی سیاسی- ایدئولوژیک جنبش نوین خلق را در سال های بعد پی ریزی کرده است.

^۳ سابقه این شاخه از تفکر به مبارزات سید جمال (پان اسلامیسیم) و بعد مبارزات سازمان یافته شبه تروریستی سال های ۱۳۰۰ و مقاومت های سیاسی و حتی مسلحانه در دوره ی استبداد صغیر می رسد. بعد از دیکتاتوری رضا خانی، این تفکر به شکل مقاومت ها و مبارزات سیاسی یا پارلمانی (مدرس و یارانش) امکان ظهور پیدا می کند که البته بشدت سرکوب می شود. ترور ناموفق مرحوم مدرس در بار اول و بالاخره کشتن او در تبعید گاه، نمونه همین اقدامات سرکوب کننده رژیم دیکتاتوری علیه این گرایش است.

^۴ همان طور که شواهد تاریخی نشان می دهد، بطور کلی دو نوع متفاوت انجمن سری در این دوران موجود بود که باید آنها را از یکدیگر تمیز داد. نوع اول که عمدتاً تحت نفوذ و رهبری سوسیال دمکرات ها بود، مانند مرکز غیبی تبریز و یا برخی محافل مخفی در تهران که واقعه ترور ناموفق محمد علی شاه (بمب اندازی به کالسه اش توسط حیدر خان) و یا بمب گذاری های دیگر و حتی اعدام امین السلطان را (به اختلاف روایات) سازمان داد و نوع دوم محافلی که عمدتاً تحت رهبری عناصر متوسط شهری، روحانیون مترقی و دیگر روشنفکران خرده بورژوازی شهری قرار داشت. این عده به علت آن که به یک تروریسم کور کشیده شدند، به مرور منزوی و نابود شدند.

گر چه بسیار لازم بود- و هست- که به تاثیرات متقابل این جریانات متمایز فکری اشاره هایی می کردیم تا لااقل تصویر مبهم موجود، اندکی روشن تر شود، ولی این مهم را بجای مناسب دیگری موکول می کنیم)، تنها با نگاه کوتاه و اجمالی که به جریانات فکری چند ده سال اخیر انداختیم، سه جریان اصلی تفکر را متمایز کردیم^۲ در این تمایز، بخصوص توجه ما به سمت شاخه ای از جریان فکری ناسیونال رفرمیستی بورژوازی ملی که به ارائه استنباطات و برداشت های جدیدی از اسلام در سال های ۱۳۴۰ منتهی شد، جلب می شود. این توجه، مسلماً به معنای تفاوت اصولی بین ماهیت سیاسی یا حتی طبقاتی این دسته از دسته دیگر نیست، بلکه به این دلیل که تفکر مبارزه جویانه مذهبی، چه از نظر نفوذ و حاکمیتش بر خرده بورژوازی سنتی و چه از نظر جنبه مسلکی و مرامیش در مقابل ناسیونالیسم ساده بورژوازی که به هر حال به عنوان امتیازی قابل توجه، ادامه حیات آن را بعد از سال های ۱۳۴۲ (و البته با محتوای سیاسی و طبقاتی دیگر) امکان پذیر می ساخت، این توجه خاص ضرورت پیدا می کند. بعلاوه، به این دلیل که درک ماهیت حرکت جدید مذهبی که از طرف سازمان ما ایجاد شد، به درک ریشه های تاریخی آن در سال های ۱۳۴۰ و تاثیرات فرهنگی ای که این شاخه قدیمی تر مذهبی در جریان کار خود پذیرفته بود؛ بر می گردد، بررسی مفصل تر و گسترده تر آن باز هم ضروری تر به نظر می رسد^۳.

رفرمیست های ملی مذهبی و شکست تاریخی سیاسی- ایدئولوژیک آنها

همان طور که گفتیم، شکست دیکتاتوری رضا خان در شهریور بیست، شرایط مساعدی برای رشد نیروهای خلقی از جمله بورژوازی ملی، خرده بورژوازی بازار و پیشه ور شهری و روشنفکران فراهم کرد. بورژوازی و اقشار بالای بورژوازی تجارت گر که مدت ها در زیر ستم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم انگلستان خرد شده بودند، اندک اندک کمر راست کردند و بلافاصله در شرایط مساعد روز، مبارزه ضد استعماری- ضد فئودالی خود را شدت بخشیدند^۴. ضرورت چنین مبارزه همه جانبه و حیاتی برای این نیروها، وقتی با شرایط متلاطم و متحول جهانی در زمان جنگ- که خود موجب سرعت یافتن تحولات اقتصادی- سیاسی و فرهنگی می شد- همراه می گشت، ضرورت تجدید نظر کلی در بنیان های فکری و عقیدتی را بیش از پیش برای آنان مطرح می ساخت. بورژوازی ملی و بخصوص اقشار بالای آن، به جای هرگونه تاملی، بلافاصله ناسیونالیسم و شعارهای ضد استعماری (نفق، آزادی احزاب و انتخابات و ...) را انتخاب کردند و با جدا نمودن راه خود، بدون این که خود را موظف به ایجاد یک جریان مبارزاتی مکتبی بدانند، توانستند با شرایط مناسبی که بوجود آمده بود، تمام جریانات فکری سیاسی و مبارزاتی دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهند. مثلاً جناح راست متعصب (از نظر فکری) اما اکتیو خرده بورژوازی به رهبری فداییان اسلام و نواب صفوی، با آن که مخالفت های اساسی و آشتی ناپذیری، هم از نظر منافع متفاوت طبقاتی و طبیعتاً هم از نظر عقاید و نظرات سیاسی- ایدئولوژیک با جبهه ملی اول به رهبری مصدق داشتند، ولی مجبور شدند در مقابل تضاد بزرگتری که با دستگاه حاکمه و دربار احساس می کردند و همچنین فشار دیگر مردم، از مصدق پشتیبانی کنند. به این ترتیب، در جریان انتخابات مجلس شانزدهم، ظاهراً به اعتبار وساطت و نفوذ کلام کاشانی، اما در واقع و در باطن کار، اجباراً به تبعیت از جریان قوی حاکم در جامعه به نفع مصدق و جبهه ملی و ترس از منزوی شدن و ... بود که نواب موافقت کرد فداییان اسلام و هواداران متعصب آنها در قشرهای متوسط و پایین بازار ...، در انتخابات دوره شانزدهم به نفع مصدق و جبهه ملی فعالیت

^۲- واضح است که تاریخ مبارزات چند ده ساله اخیر مردم ما، تنها به این سه جریان فکری محدود نمی شود. جریانات متعدد سیاسی و لاجرم فکری دیگری که گاه حتی اثرات فوری - منتهای کوتاه مدت - داشته و هر یک نماینده گروهها و قشرهایی از طبقات اجتماعی را منعکس می کرده اند، وجود داشته اند (مانند جریان دمکرات های آذربایجان و یا سایر انشعابات حزب توده، همچنین " حزب سوسیالیست مردم ایران"، " جبهه ازادبخش ملی ایران"، " جامعه سوسیالیست ها" و ...) که مسلماً جای بحث آن نه در مقاله حاضر، بلکه در تحلیل تفصیلی تاریخ سیاسی- اجتماعی سی ساله اخیر ایران می باشد. اشاره کوتاه ما به این سه جریان فکری، فقط به لحاظ کلیت هر یک از آنها، تمایز طبقاتی کاملاً آشکارشان از یکدیگر و مهمتر، اثرات دراز مدت و تعیین کننده ای که در مسیر تاریخ ایران داشته اند، می باشد.

^۳- به دلیل نقش یا اهمیتی که مهندس بازرگان در ارائه و تدوین و تصنیف این نظرات داشته است، می توانیم سمبل و نشانه این جریان فکری را مهندس بازرگان و تفکر او بدانیم. بنابر این منبعم، هر جا صحبت از نظرات آقای مهندس می شود، مورد نظر ما همین جریان عمومی فکری است، نه صرفاً شخص ایشان.

^۴- بورژوازی ملی در این زمان در مقایسه کمی با خرده بورژوازی نیروی عمده ای نبود، اما در عوض به دلیل ماهیت و ذات رو به گسترش و وسعت طلبانه اش شدت و درجه رشد بسیار زیاد تری داشت.

بکنند (جالب توجه اینجاست که هنوز هم بقایای منفرد فداییان اسلام مخالفت شدید خود را با مصدق مطرح می سازند !!).

بعد از سال ۱۳۳۲، بورژوازی ملی که در زمان مصدق به رشد نسبتاً قابل توجهی رسیده بود، ناگهان در زیر فشار سیل سرمایه های امریکایی، خود را در حال غرق شدن دید. خلع قدرت سیاسی (کودتای ۲۸ مرداد)، خفقان روز افزون اقتصادی و خلاصه تهاجم فرهنگی جدید، به ناچار سرنوشت او را با افشار دیگر خلقی که اکنون فشار امپریالیستی را بیشتر از پیش احساس می کردند، گره زده و بدین ترتیب، بخش هایی از بورژوازی ملی که به سازش تن در ندادند و یا خود در زمره سرمایه داران وابسته در نیامدند، اجباراً تا سطح تولید خرده کالایی ساقط شدند. در میان این گروه، عمدتاً بخش های پایین بورژوازی ملی و جناح چپ آن - که از يك طرف هنوز روابط نزدیک اقتصادی خود را با خرده بورژوازی قطع نکرده بودند و از طرف دیگر عمدتاً همان جناح مذهبی آن را تشکیل می دادند - قرار داشتند. بدین ترتیب با پیوستن منافع این دو گروه - که در عین حال هیچگاه در یکدیگر ادغام نشدند - روشنفکران مذهبی این طبقه که تا کنون به احیا و نوسازی مذهب صرفاً از دریچه مسائلی که پیشرفت های علمی و صنعتی دنیای جدید برای آنها مطرح می ساخت می نگریدند، و مستقل از این مسائل مبارزه اجتماعی خود را در چهارچوب همان شعارهای دمکراتیک بورژوایی دنبال می کردند، یکبارہ خود را در مقابل مسائل معضل سیاسی و ضرورت های پیچیده و جدید اجتماعی ای دیدند که تسلط بورژوازی کمپرادور در ایران در مقابل آنها و ایدئولوژی و تفکر آنها گذارده بود. بروز روابط تولید سرمایه ای و بسط مناسبات پولی در جامعه که همراه با انعکاس پیشرفت های عظیم علمی و صنعتی جهان در ایران بود از يك طرف، و فشار جدید ناشی از استثمار و خفقان بورژوازی کمپرادور از طرف دیگر، مسائل جدیدی در پیش رو قرار می داد که استنباطات موجود از مذهب پاسخی برای آنها نمی یافت. این استنباطات نه با تحولات علمی و پیشرفت های صنعتی و مترقی جوامع متمدن تطابق داشتند و نه این که می توانستند راه حل هایی برای مبارزه با ستم نو استعماری- امپریالیستی جدید پیدا کنند.

بدین ترتیب، شرایط جدید ناشی از پیچیده تر شدن سلطه امپریالیستی و اقتصاد رو به گسترش سرمایه داری حاکم در سطح جامعه، که پایه های وجودی آنان را تهدید به نابودی می کرد، به آنها، به باهوش ترین و مستعد ترین روشنفکران این طبقات می فهماند که مباردت به هرگونه مبارزه پیروز علیه سیستم مسلط و طبقه حاکمه، موکول به احیاء و نوسازی اصول کهنه و از کار افتاده ایدئولوژیک آنها است. از نظر روشنفکران این طبقه، چنین تلاشی، مضمونی از مرگ و زندگی در برداشت (۷) چرا که دیگر سلطه نوین امپریالیستی در شکل سرمایه داری وابسته، آن سیستم استعمار فئودالی نبود که بتواند خرده بورژوازی قانع و بخش های بورژوازی تنگ نظر تجارت گر را تحمل کند. سیستم جدید، دهان برای تمام طبقات باز می کرد و ذات توسعه طلب و سلطه جوی آن، هیچگونه سازش و همزیستی برادرانه ای را تجویز نمی کرد! بدین ترتیب، اگر این تفکر در شرایط سال های ۱۳۲۰ مجبور می شود که در جهت به اصطلاح تطبیق دادن اصول اعتقادی و مفاهیم عملی خویش با موازین علمی کمر همت به اثبات نجاست و طهارت از طریق محاسبات علمی ببندد و آب کر را از طریق فیزیک و ریاضیات محاسبه کند! (رجوع کنید به مطهرات در اسلام نوشته مهندس بازرگان)، و اگر در همین سال ها مجبور می شود تمدن اروپایی را به عنوان الگوی يك جامعه معتقد و پرهیزکار ارائه دهد و با هزار و يك دلیل! در مقام اثبات اعتقاد مردم اروپا- یعنی این پیشقراولان تمدن و انسانیت! به زعم روشنفکران این گروه- به مذهب برآید و به این ترتیب، حتی با غلتیدن در ارتجاعی ترین مواضع و غبطه خوردن برای تمدن صنعتی اروپا- که گویا هنوز ته مانده های مذهب مسیح را حفظ کرده اند- تلاشی مذبحخانه برای انکار و لاپوشانی تضاد علم و تفکر مذهبی براه اندازد (رجوع کنید به مذهب در اروپا)، اکنون بیست سال بعد از آن، یعنی در شرایط سال های ۱۳۴۰، در اوج تضادهای نوین اجتماعی که اصالت هر تفکر و مکتبی با مقیاس حل معضلات سیاسی- تشکیلاتی جنبش سنجیده می شود، در شرایطی که بورژوازی وابسته و به قدرت رسیده، لبه تیز خنجر خود را بگلوئی پایگاه اجتماعی چنین تفکری فشار می دهد، مذهب به مثابه روبنای فکری و عقیدتی این بخش از افشار و طبقات متوسط خلقی- که لزوم مبارزه علیه ارتجاع وابسته به امپریالیسم را (لااقل بطور غریزی) درک می کردند- باید نشان می داد که می تواند از عهده چنین مهمی (یعنی پاسخ به ضروریات ایدئولوژیک مبارزه این طبقات) برآید.

تبلیغ این تصور- هم از طرف رژیم و هم به نحوی دیگر از طرف برخی نیروهای مردد و سرگشته ملی- که گویا بعد از هشت سال حکومت دیکتاتوری پلیسی (بعد از کودتای ۱۳۳۲)، شرایط سیاسی برای بازگشت

حکومت ملی در ایران فراهم آمده است، توده های مردم را در اوج شرایطی از " انتظار ملی " قرار می داد که متقابلاً شرکت و فعالیت فوری هر تفکر و سازمان سیاسی را برای شکستن بن بست های موجود خواستار می شدند. مجموعه این عوامل، مخصوصاً وقتی که فقدان يك سازمان انقلابی مارکسیستی و اثرات مدعش شکست فضاحت آمیز حزب توده و خیانت رهبری آن بر نیروهای مترقی و انقلابی روز- که منجر به سلب اعتماد و ازدگی روشنفکران انقلابی از این حزب شده است- به آن اضافه می گردید، همه چیز را برای ایفای نقش تعیین کننده فرمیست های ملی، از جمله و مهمتر از همه، نقش روشنفکران مذهبی این طبقات، فراهم می کرد.

بدین ترتیب و در چنین شرایطی از عدم حضور نیروهای متشکل مارکسیستی، تفکر مترقی مذهبی^ص رهبری سیاسی و عقیدتی بخش بزرگی از اقشار و طبقات خلقی (از جمله بقایا و بخش مذهبی بورژوازی ملی، خرده بورژوازی مرفه و میانه حال بازار) را به عهده گرفت. پذیرش ناگزیر چنین تعهدی، تلاش های احیاء و نوسازی مذهب را سمت جدیدی بخشید که منبهد محتوای اجتماعی- سیاسی مذهب را هدف درجه اول قرار داده بود. اکنون دیگر صحبتی از آب کر و اثبات نجاست و طهارت به طریق علمی نبود! بلکه صحبت از " مرز میان دین و امور اجتماعی "، و اثبات " اسلام مکتب مبارز و مولد " و ... بود! سیل مقالات و بحث های جدیدی که می خواست برداشت ها و استنباطات جدیدی از مذهب نشان دهد، براه افتاد. سرجنبانان فکری این طبقات، دیگر اجباراً قبول می کردند که مذهب فقط مجموعه ای از اعمال عبادی و ایمان فردی و رستگاری اخروی نیست، بلکه دارای هسته مبارزه جویانه ایست که مقاومت در برابر ظلم و مبارزه علیه ظالم را توصیه می کند.

همین طور، ترجمه آثاری از سید قطب و محمد قطب آغاز گشت. این آثار که با استقبال شدید محافل خرده بورژوازی روبرو گشت، در يك مرحله از شرایط اجتماعی مصر - که در عین حال مشابهت نزدیکی با شرایط آن روز ایران داشت - تدوین شده بود (۸)، چرا که خرده بورژوازی سنتی، هم در ایران و هم در مصر، بالاخره خود را ازدو سو، یکی از طرف نیروهای پرولتری و اندیشه مارکسیستی- لنینیستی و دیگری از طرف نیروی استعمار و غارت چند صد ساله امپریالیستی غرب در خطر نابودی می دید، بدین جهت، راه به اصطلاح سومی که دو " قطب " معروف مصری بین سرمایه داری و کمونیسم مطرح می ساختند، درست همان مطلوب نهایی^ض خرده بورژوازی سنتی و روشنفکران مردد و التقاط گرایی بود که از یکسو وحشتزده به تهاجم شدید اقتصادی- سیاسی- فرهنگی امپریالیسم و سرمایه داری وابسته می نگریستند، و از طرف دیگر هر روز نومیدانه تر از پیش، سلاح های ایدئولوژیک خود را- مخصوصاً در رابطه با رشد روز افزون اندیشه مارکسیستی- لنینیستی- کندتر می یافتند.

بدین ترتیب، در يك دوره بیست ساله از تجدید حیات فکری بعد از دوره دیکتاتوری، تفکر مترقی مذهبی (به همان معنایی که توضیح دادیم) به عنوان يك شاخه قدیمی نسبتاً قوی و مستقل فکری- که در عین تاثیر پذیرفتن از جریانات دیگر فکری، مبناهای طبقاتی خاص خود را داراست (بطوریکه قبلاً بحث شد)- در مقابل پیشرفت

^ش- هنوز تا سال های متمادی بعد از کودتای بیست و هشت مرداد، مردم تصور می کردند- و در واقع آرزویشان به صورت این تصور در می آمد- که مصدق بالاخره به حکومت باز خواهد گشت. به همین دلیل تا سال های بعد همچنان او را نخست وزیر قانونی می نامیدند. پاسخی که مردم به دعوت جبهه ملی دوم در میتینگ بیست و هشت اردیبهشت ۱۳۴۰ میدان جلالیه دادند، نشان داد که توده ها چه تمایلات و آرزوهای بزرگی برای ایجاد دمکراتیک در ایران دارند.

^ص- در اینجا تفکر مترقی مذهبی، در مقابل تفکر مذهبی طبقات مرتجع ضد خلقی، فئودال ها، اشراف و وابستگان به استعمار قدیم و جدید قرار دارد که به هر حال مبارزه قشرهایی از بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی را که ضد امپریالیست هستند، توجیه می کند.

^ض- این مسئله " راه سوم که در همه جا- در اقتصاد، سیاست، در فلسفه و ...- به صورت های گوناگون " راه سوم بین کاپیتالیسم و کمونیسم "، " سیاست بی طرفی " یا " نه ایده آلیسم نه ماتریالیسم بلکه رئالیسم " و ... تکرار می شود، اگر روز و روزگاری تنها عدم جسارت، و یا نادانی و جهالت، برخی از روشنفکران طبقه متوسط یا ایدئولوگ های مذهبی را به اعتراف به واقعیات و یا نشناختن حقایق از طرف آنها می رساند، امروزه، بعد از ده ها مورد تجربه عملی، این راه های بینابینی در چهار گوشه جهان، و در شرایطی که اندیشه علمی با گسترش و توسعه خود، غیر علمی (و در واقع ضد علمی) بودن و ماهیت خرده بورژوازی همه این ادعاها را روشن کرده و نشان داده است که راه سوم هم چیز دیگری نیست و نخواهد بود مگر باز هم شکل دیگری از سرمایه داری با همه آن ماهیت استثمارگرانه اش، نشان داده است که سیاست بی طرفی غیر ممکن و بی معنا است و نشان داده است که اندیشه ذوحياتینی به نام " رئالیسم " چیزی جز همان ایده آلیسم بزرگ کرده و رنگ و روغن خورده نخواهد بود. آری در چنین شرایطی دیگر تکرار این قبیل شعارها، جهالت و نادانی نیست، بلکه عوام فریبی و خیانت است.

های علمی و صنعتی و تغییر و تحولات اقتصادی- سیاسی و متناسب با رشد نیروهای تولید در ایران و ظهور اندیشه های نوین اجتماعی، مجبور به طی پروسه پر پیچ و خمی از " انطباق خود با شرایط " می شود که در نهایت در سال ۱۳۴۰، بن بست تفکر آقای مهندس بازرگان، بهترین سمبل و نشانه آن به شمار می رود. به عبارت دیگر این تطبیق با شرایط، اگر چه تحت فشارهای سهمگین علمی و سیاسی و اجتماعی- تا اندازه ای که چهارچوب های تنگ اصول ایدئولوژیک و ایده آلیسم لرزان آن اجازه می دهد- صورت می گیرد، اما همواره بنابر ماهیت ضد علمی مذهب (۹) و پایگاه های رو به زوال طبقاتی آن (که در ارتباط متقابل با یکدیگر هستند)، محتوای همین "انطباق"، همواره و در هر مرحله، چندین فاز از نیازهای انقلابی روز عقب است. مثلاً در سال های ۱۳۲۰، درست در شرایطی که شکسته شدن سلطه دیکتاتوری بیست ساله اشکال مترقی و سازمان یافته مبارزه را ایجاب می نمود، کوشش های این قبیل روشنفکران مذهبی، مصروف اثبات به اصطلاح علمی احکام پیش پا افتاده مذهبی، "مطهرات در اسلام" می شود.

در این سال ها این روشنفکران ((تاریخ، تبدیل این نوع گرایشات بینابینی را به یک گرایش مشخص و ابسته به سیستم سرمایه داری و یا آلت دست سرمایه داری شدن این قبیل سازمان ها و حکومت ها - سازمان ها و حکومت های خرده بورژوا - را بارها و بارها نشان داده است. از تبدیل سوسیال- اسلامی خرده بورژوایی مصر به رهبری ناصر به بورژوازی گرفته تا حکومت های بعثی عرب و حتی حکومت فعلی الجزایر که نوعی از مناسبات سرمایه داری دولتی را منعکس می سازد. همین طور است سرنوشت تمام احزاب یا حکومت های سوسیال- دمکرات در غرب که بالقوه نماینده نوعی از روابط تولید بورژوایی هستند و به آسانی در خدمت بورژوازی بزرگ قرار می گیرند))، چنان محو تماشای تمدن صنعتی اروپا و شیفته فرهنگ بورژوازی غرب شدند که دیگر لزوم مبارزه با ستم و استثمار فئودالی را در میهن خودشان- حتی برای همان آرمان های بورژوایی خویش- فراموش کردند. آنان نه دارای وسعت نظر و روح تسلط جوی یک بورژوازی میهن پرست هستند که بتوانند لااقل همدوش مبارزات ملی به پیش بتازند (کما این که در مبارزات پرشور ملی کردن نفت، این روشنفکران غیر مذهبی بورژوازی مانند مصدق، دکتر فاطمی، مهندس رضوی، زیرک زاده و ... بودند که رهبری جنبش را به عهده گرفتند و عناصری از قبیل مهندس بازرگان، تنها در اواخر جنبش و بفاصله زیادی از دنبال آن حرکت کردند)، و نه دارای آن خشونت و جسارت خرده بورژوایی که اقتدار متوسط سنتی در شیوه های مبارزاتی خویش بکار می بردند (مانند فداییان اسلام).

به همین ترتیب، تنها وقتی که امپریالیسم و گروه طبقه حاکمه جدید وابسته به او، مراسم کفن و دفن کامل نیروهای ملی و در رأس آن بورژوازی ملی را آغاز می کنند، این تفکر لنگ لنگان اصل لزوم مبارزه را در اصول ایدئولوژیک خود مورد قبول قرار می دهد (اسلام مکتب مبارز و مولد و ...) و تازه، این مبارزه با توسل به تاکتیک های فرمیستی و شعارهای عقب مانده سیاسی، نه تنها از پیشبرد مبارزه خلق عاجز می ماند، بلکه حتی با عقب ماندن از برنامه های خود رژیم و لاجرم عقب ماندن از مبارزه خودبخودی خلق و پیش کشیدن شعارهای عقب مانده سیاسی و اتخاذ شیوه های کهنه و از کار افتاده سیاسی، بهترین استعدادهای انقلابی روز را نابود می سازد^ط.

^ط- صرف نظر از بعضی جناح های چپ آن که بطور غریزی به مسئله مبارزه مسلحانه رسیده بودند و عمده این جناح ها - که عبارت از دمکرات های انقلابی بودند - که در شرایط فقدان یک سازمان انقلابی اجباراً به نهضت پیوسته بودند (یا به جبهه) بعدها یا فعالانه به مبارزه مسلحانه پیشتاز پیوستند و یا به نحوی از انحاء به آن کمک کردند.

وقتی که سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی شاه خائن به اتهام اقدام علیه امنیت کشور و مخالفت با رژیم سلطنتی محاکمه می شدند (اتهامی که لااقل به برخی از بالاترین عناصر رهبری چسبندگی نداشت!)، مهندس بازرگان ضمن رد این اتهام و دفاع از خود، هیات قضات و رژیم حاکم را هشدار می داد که این آخرین باری است که شما در این قبیل دادگاه ها با کسانی روبرو می شوید که قانون اساسی و رژیم سلطنت را قبول دارند و حاضرند در چنین سیستمی، تنها به یک مبارزه قانونی و پارلمانی دست بزنند!! به بیان دیگر، ایشان بخوبی می دانست که دیگر کس دیگری پیدا نخواهد شد که چنین شیوه های عقب مانده و مهجوری را برای مبارزه در مقابل چنین رژیم خونخوار و غداری در پیش بگیرد و از این نظر به خود حق می داد که سر هیات قضات و رژیم شاه خائن منت بگذارد که فقط این ما بودیم که به چنین شیوه بی آزار و قانونی و مسالمت آمیزی- که علیرغم همه فشارهای داخلی و خارجی موجود (در داخل نهضت و فشارهای اجتماعی)- در مبارزه با شما دست زدیم. وای بر شما اگر قدر ما را ندانید که بزودی سر و کار شما با کمونیست های خدا شناسی خواهد افتاد که سلطنت و رژیم شاهنشاهی و ... را در همان صد سال پیش، لایق زباله دان می دانستند!

نهضت آزادی، به مثابه سمبل سیاسی- اجتماعی چنین تفکری که تازه در شرایط متحول سال های ۱۳۴۰ مبارزه قانونی و مسالمت آمیز ضد استعماری- ضد فئودالی را در دستور کار خود گذارده بود، وقتی با شرایط جدیدی که عبارت از جایگزینی اقتصادی- سیاسی سیستم استعماری سرمایه داری وابسته به آمریکا به جای استعمار فئودالی انگلستان بود مواجه شد، همانند سایر ایدئولوژی های خرده بورژوازی و بورژوازی که چنین شکلی از مبارزه را پذیرفته بودند (جبهه ملی و ...) و بدلیل تمام عقب ماندگی های تاریخی که او را محکوم به زوال می نمود، ناگهان تمام سلاح های سیاسی- تشکیلاتی خود را بی اثر دید. این ایدئولوژی ها^ط - که به دلیل ماهیت طبقاتی شان حداکثر شعاع عمل و برد سیاسی تشکیلاتی آنها يك مبارزه ضد استعماری- ضد فئودالی بود (آن هم البته نه در نیمه دوم قرن بیستم و پیچیده شدن سازمان درونی امپریالیسم و نه در عصر کبیر آگاهی خلق ها و شکوفایی نیروهای سوسیالیستی در سطح جهانی)- مسلما نمی توانستند بدرک کامل ماهیت امپریالیسم و مضمون ضد خلقی تحولات جدیدی که طراحان سیاست های جهانی امپریالیسم در ایران پیاده می کردند، دست یابند و رهبری به اصطلاح مبارزه ای (۱۰) که تا کنون علیه يك سیستم نیمه فئودالی- نیمه مستعمره به عهده داشتند، همچنان در شرایط حاکمیت سرمایه داری وابسته ادامه دهند، چرا که اگر در طول دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، سازمان های خرده بورژوازی احزاب ملی می توانستند خطوط روشن مبارزاتی و شیوه های نیمه مناسب تشکیلاتی در مقابل سلطه استعماری متکی به سیستم فئودالی داشته باشند، و اگر برد محدود ایدئولوژیک آنها می توانست با روبنای سیاسی- نظامی- فرهنگی رژیم نیمه فئودال- نیمه مستعمره ایران از يك هماهنگی منطقی و متضاد دیالکتیکی برخوردار گردد، دیگر شرایط سال های ۱۳۴۰ یعنی شرایط متحول تبدیل سلطه نیمه فئودالی- نیمه مستعمراتی امپریالیسم انگلیس به سلطه مستقیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم آمریکا خود به خود چنین سیستم مبارزه و تفکری را محکوم به شکست کرده بود.

بدن جهات، شکست و نابودی احزاب و سازمان های ملی سال های ۱۳۴۰، نه تنها يك امر تصادفی نبود، بلکه امر محتومی بود که از يك طرف بدلیل ضعف ها و نارسایی های ایدئولوژیک آنها که تنها در محدوده تنگ منافع و تفکرات خرده بورژوازی و بورژوازی می توانستند با مسائل روبرو شوند و از طرف دیگر به دلیل ظهور شرایط جدیدی از رشد و حاکمیت سرمایه داری در ایران که ورود تفکرات نوین انقلابی بر پایه مارکسیسم- لنینیسم را به مثابه آنتی تز این سیستم در صحنه مبارزه ایجاب می نمود، کاملا قابل پیش بینی و توجیه بود. حتی جنبش پانزده خرداد که مقاومت و ایدئولوژی عناصر متوسط و پایین خرده بورژوازی سنتی و پیشه وران شهری را منعکس می ساخت- با همه اصالت و روح مبارزه جویانه اش- که توانست قشرهای وسیعی از طبقات مختلف شهری و برخی اقشار موجود در روستاها را بدنبال خود بکشانند- تنها به این دلیل شکست خورد که از يك رهبری منضبط و سازمان یافته - که تنها می توانست از طرف يك سازمان انقلابی پرولتاری اعمال شود - بی بهره بود.

بدین ترتیب، شکست احزاب ملی سال های ۱۳۴۰، به مثابه شکست ایدئولوژی و رهبری بخش های گوناگون بورژوازی ملی، و شکست قیام پانزده خرداد، به مثابه شکست و نارسایی های عمیق ایدئولوژی و رهبری حتی خشن ترین و سازش ناپذیرترین قشرهای خرده بورژوازی، تمام آن ضروریات تاریخی مربوط به لزوم يك رهبری جدید متکی به ایدئولوژی پرولتاریا و جهان بینی علمی را در مبارزه سهمگینی که در پیش بود، در مقابل گذاشت. در حالی که تحولات سیاسی- اقتصادی ای که در همین سال ها در شرف تکوین بود، عناصر عینی و پایگاه رو به رشد طبقاتی بروز و ظهور چنین تفکری را به طور زیربنایی آماده می ساخت.

این تحولات، ظهور اشکال نوین سازمانی را که بتواند پاسخگوی نیازهای پیچیده و جدید تر سیاسی- اجتماعی روز باشد، ضروری می ساخت. سازمان ما، به عنوان جزیی از پاسخ به همین ضرورت، در متن همین تحولات، در يك دوره تلاطم و در حال گذار اقتصادی- سیاسی- اجتماعی که از پایه با شرایط قبل از سال های ۱۳۴۰ تفاوت داشت، پا به عرصه وجود گذاشت.

اما این شرایط جدید چه بود و ما چگونه و چه اندازه توانستیم به چنین ضروریاتی پاسخ گوئیم؟

^ط - در کلیه این بحث ها، مراد ما از ایدئولوژی، تنها نه اصول اعتقادی به معنای فلسفی آن، بلکه به معنای کلیه نقطه نظرها و شیوه های کار و کلا جهان بینی فرد یا سازمان است که البته خود این نظرات و شیوه ها و همچنین اصول فلسفی مربوط به آنها، در يك رابطه منطقی و ارگانیک با یکدیگر قرار دارند.